

مشکلات ترویجی - تبلیغی کلیسای ارمنی در قرن چهارم و ابداع خط ارمنی

علی مزینانی^۱

چکیده:

با اینکه مسیحیت در ۳۰۱ م در ارمنستان رسمیت یافته بود اما رواج کامل آن و نفوذ کلیسای ارمنی بر توده مردم تا ابداع خط ارمنی ممکن نگردید، در این دوره کلیسا دست به گریبان مشکلات بسیاری بود که عدم تطابق زبان کلیسا با زبان مردمان و تربیت شدن اعضایش تحت نظارت کلیساهای آشوری و بیزانس با زبانهای آنان از جمله آن مشکلات به حساب می آمدند. از آنجا که زبان و خط مرتبط با حوزه فرهنگ در هر نظام اجتماعی است، پس نبود آن نقصی به حساب می آید که نظام خواهی نخواهی برای حفظ کارکرد مفید خود باید آن را از میان بردارد. این که نقش فرهنگ در یک نظام اجتماعی چیست و چطور یک نظام اجتماعی مکانیسمی خود اصلاح گر دارد و این فرهنگ چطور گاهی اوقات اقتصاد و سیاست را از خود متأثر می سازد، در این پژوهش با بردن اطلاعات خام خود به قالب نظریه ساختاری- کارکردی و مکمل آن نظم سیبرنتیک هر دو از تالکوت پارسونز، سعی کرده ایم به تصویر بکشیم. آن چه به دست آمد این بود که میان ابداع خط ارمنی و به دست دادن یک "سنت پایدار" ارتباط مستقیم وجود دارد، امری که در سرگردانی آموزشی کلیسا (چه در مورد عموم مومنان و چه در مورد کادرها) ممکن نیست. اصلاح این کژکارکرد در کلیسا، مجموعه را به یک قدرت تبلیغاتی تبدیل می کند که حداقل سود آن در تضمین حفظ مومنانش است. واژگان کلیدی: کلیسای ارمنی، خط ارمنی، کاتولیکوسی، مسروپ، سنت پایدار.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه تربیت مدرس azar1367@gmail.com

کلیسای ارمنستان را به این جهت رسولی می خوانند که بر خلاف کلیسای کاتولیک معتقد است، ضرورتی ندارد که رسالت مسیح تنها از طریق پتروس مقدس دریافت داشته شود تا دارای مشروعیت گردد، بلکه همه حواریون مسیح پیام آور رسالت اویند. گفته می شود دو تن از حواریون مسیح یعنی تادئوش و بارتولومیو بر اثر رخ نمودن زنجیره وار سلسله ای از وقایع (که در پایین تر به جزییات آن اشاره می کنیم) به ارمنستان وارد شدند و تبلیغ مسیحیت را در آنجا آغاز کردند. موسس خورناتسی در کتاب تاریخ /ارمنیان آورده، نمایندگان سیاسی آبگار پادشاه ارمنستان یعنی "مارایهاب بدخش آغزینیک و شامشاگرام پیشوای طایفه آپاهونی" (خورناتسی، ۱۳۸۰: ۱۵۲) به دیدار فرمانروای رومی فلسطین یعنی ساینیوس رفتند و در این بازدید خود از فلسطین بود که متوجه وجود عسبی مسیح گردیدند و در بازگشت به ارمنستان این امر را به آبگار منتقل نمودند "آبگار در شگفتی فرو رفت و معتقد گردید که او به راستی فرزند خداست و چنین گفت: "این قدرت انسانی نیست زیرا هیچ یک از انسانها نمی توانند مردگان را حیات بخشند مگر خداوند." (خورناتسی، ۱۳۸۰: ۱۵۲ و ۱۵۳) آبگار خود نیز به بیماریهای متعددی دچار بود پس تعجبی نداشت که به سرعت به مسیح نامه نوشت و بیان کرد که علت این شگفتی ها را که از او سر می زند در دو چیز است و لاغیر "یا تو خدایی و از آسمان نازل شده ای و این کارها را انجام می دهی و یا فرزند خدا هستی که آن را انجام می دهی." (خورناتسی، همان: ۱۵۲) پس از مسیح در خواست کرد که از آزار و اذیت یهود خود را رهایی بخشد و به سوی ارمنستان آید. موسس خورناتسی حتی اعتقاد بر این دارد که این آیه مبهم و بسیار کلی از انجیل لوقا، که می گوید "از مشرکان مردانی بودند که نزد وی [مسیح] آمدند" اشاره به همین هیئت ارسالی آبگار به نزد مسیح دارد. جواب مسیح به نامه آبگار این بود که "خوشا به حال کسی که

مرا ندیده است و به من ایمان آورده است زیرا در مورد من چنین نوشته اند، کسانی که مرا می بینند ایمان نمی آورند اما کسانی که نمی بینند ایمان می آورند و زندگی می کنند. اما تو که برای من نامه نوشته ای تا نزد تو بیایم، من در اینجا باید تمامی کارهایی را انجام دهم که برایشان فرستاده شده ام. آنگاه که تمام آنها را انجام دهم به نزد او که مرا فرستاده عروج خواهم کرد و آنگاه که عروج نمایم یکی از این شاگردانم را نزد تو خواهم فرستاد تا دردهایت را شفا بخشد و به تو و یارانت زندگی عطا نماید." (خورناتسی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۴) به این ترتیب "پس از عروج منجی ما، توماس حواری، یکی از دوازده حواری، تادئوش یکی از هفتاد (شاگرد) را به شهر ادسا [تختگاه آبگار] فرستاد تا مطابق گفته خداوند ما آبگار را شفا داده انجیل را موعظه کند." (خورناتسی، همان: ۱۵۴) تادئوش در ارمنستان به کسب موفقیت های عمده ای نایل آمد، اما پادشاه ارمنی ستروک دستور تعقیب و قتل او را صادر کرد. به او دست یافته به قتل رساندندش و "در دشت ستروک در قریه شارواشان در آرتاواز (ماکو فعلی) به خاک سپرده [شد]." (باغداساریان، ۱۳۸۰: ۶۱) قره کلیسای امروزی در آذربایجان شرقی مقبره همین تادئوش مقدس است. بارتولومئو نیز به همراه هشت پیرو ایرانی خود وارد ناحیه گوغتن ارمنستان شد و حتی تنی چند از درباریان را به مسیحیت در آورد، لیکن او و همراهانش هم تحت تعقیب قرار گرفته سریعاً به قتل رسیدند و در ولایت آغباک به شمال غرب دریایچه ارومیه به خاک سپرده شدند و کلیسای بارتولومئو مقدس در آن ناحیه در واقع مدفن گاه همین حواری مسیح است. (همان: ۶۱)

خورناتسی به بارتولومئو مقدس هیچ اشاره ای نمی کند و از این که از پی تلاش های این دو قدیس آیا کلیسایی در امنستان شگل گرفته نیز سخنی به میان نمی آورد. شواهد ولی نشان می دهند از قرن اول تا قرن چهارم در ارمنستان کلیساهایی در سطح منطقه ای بر پا بوده و اسقفانی نیز در آنها منسوب بوده اند. به طور مشخص می توان به اسقف نشین آشتیشات اشاره کرد که در آن تادئوش حواری در زمان حکومت پادشاه

ستروک اشکانی شاگرد خود زاکاریا را به عنوان اسقف شهر شارشاون تبرک کرد. (همان: ۶۳) از این اسقف نشین تا سال ۱۸۷ م آثاری به جای مانده و سپس از آن محو گردیده. مابین سالهای ۲۵۱ تا ۲۵۵ م نیز از اسقف دیونیسوس اسکندرانی [اسکندریه در مصر] برای اسقف مروژان ارمنی نامه ای ارسال شد؛ این امر می تواند نشانگر آن باشد که کلیسای ارمنستان در این برهه زمانی از شهرت و انسجام کافی برخوردار بوده است. (همان: ۶۴)

در ۳۰۱ م نیز گریگور مقدس موفق شد تیرداد، پادشاه اشکانی ارمنستان، را به مسیحیت در آورد و در نتیجه رسمیت یافتن مسیحیت در امنستان، در مقام اولین ملت مسیحی جهان، را موجب شود. پاستوس بوزند می نویسد: "به روزگار پادشاهی تیرداد پسر خسرو [سرزمین ارمنستان] روشن از عشقی دل نشین و ایمان خداپرستی گشت، که به دست گریگور، کاهن بزرگ که پسر آناک بود، شناسانده شد." (بوزند، ۱۳۸۳: ۳۶)

مشکلات ترویجی - تبلیغی

بر ارمنی پژوهان این حقیقت پنهان نیست که میان رسمیت یافتن مسیحیت در ارمنستان تا رواج یافتن آن لااقل یک قرن فاصله در کار است. شور و شوق اولیه حاصل از انتشار آیین جدید، مقاومت اشراف در برابر نهاد کلیسا، نفوذ آشوریان و یونانیان به لحاظ فرهنگی در ارمنستان و تقسیم این کشور میان ایران و روم در سال ۳۸۷ م از جمله مشکلات عمده بر سر راه رواج یافتن مسیحیت در ارمنستان بودند. از میان این مشکلات سه مورد اول مستقیماً با نبود خط مستقل درگیرند. از نبود یک خط مستقل سنت پایداری شکل نمی بندد تا منبع الهام و محل ارجاع گردد.

وقتی که گریگور مقدس در سال ۳۰۱ م تیرداد پادشاه ارمنستان را پس از دوره‌ای مقاومت، متقاعد به پذیرش مسیحیت نمود، آنچنان که رسم چنین شرایط و هیجانات انقلابی است شور و شوق فوق العاده ای از مردم بروز کرد که نمونه های آن را در

کتاب تاریخ ارمنیان آگاتانگوس می توان یافت، گر چه که باید بسیاری از آنها را با احتیاط پذیرفت. مثل روایت ساختن آرامگاه بر گور قدیسه های شهید، "گریگور مقدس خود همچون معماری چیره دست آرامگاه و حرم آن سعیدان پی افکند. در آن جمع هر کسی به کاری بود و می کوشید، ساختمان را بر پایه ای زیبا و مناسب بنا کند. هر کس به کاری سرگرم بود حتی زنان با ناتوانی زنانه شان یاری می دادند و با ایمان و هول بسیار سرگرم کار بودند، تا کسی از آن موهبت و رستگاری [محروم و] بی بهره نماند و از شفا محروم نگردد." (آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۱۱۵) شاه تیرداد نیز به جمع فعلگان می پیوندد چرا که به خاطر بی حرمتی خود به درگاه خداوند به قالب حیوانی عجیب الخلقه مسخ شده "تیرداد هنوز سراپا هیبت خوک داشت، جز آنکه می توانست چون آدمیان سخن گوید[...]. او سر و صورت را پوشانده بر سرش خرقة افکنده بود و با ظاهری این چنین در میان مردم پدیدار می شد. او به گریگور مقدس نزدیک شد و به عجز خواست که لااقل دست و پایش را درمان کند، تا بتواند هر چند اندک، سزوار شرکت در ساختن [مزار] قدیسان باشد." (همان: ۱۱۷) توجه دارید که قصد اشاره به حضور پررنگ مردم است و وضع تیرداد را هم می توان تمثیل انگاشت. جایی دیگر می بینیم که گریگور سپاه تیرداد را در اختیار می گیرد تا به جنگ مناعدان و منکران دین جدید برود و "صلیب رهایی بخش [...] بر پا [کند]." (همان: ۱۲۳) وی پس از آن که بر بدرقه کنندگان خود موعظه هایی خواند "با پادشاه رهسپار گشت تا در تا در سراسر خاک ارمنستان، حتی در نقاط دور دست، [بذر] کلام حیات بخش را بیافشاند. آنها به شهرستان داراناقی رسیدند..." (آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۱۲۳) و پس از آن همینطور یک به یک شهرها و ایالات ارمنستان را در روشنایی صلیب غرقه ساختند. در هر نوبت که قرار است استقبال از گریگور مقدس به عمل آید با شور هیجان مردمان وصف ناپذیر است "پادشاه و لشکریان در پای رود فرات به پیشباز او رفتند. [گریگور] تا به ایشان رسید همگان را با آیات انجیل مسیح برکت داد و با شور و شادی به آبادی

رفتند." (همان: ۱۳۶) بهترین تاییدیه این هیجان زدگی مردمان در اثر خورناتسی انعکاس می یابد. به نوشته او، جسد گریگور به طور ناشناس و توسط افرادی که اصلاً از او شناختی نداشتند به خاک سپرده شد، طبق مشیت الهی، "تا از جانب ملل بربر تازه ایمان پرستیده نشود. اما آنگاه که ایمان و اعتقاد در نواحی ما ریشه دواند و استحکام یافت، پس از گذشت زمانهایی دراز بر یک گوشه نشین به نام گارنیک ظاهر گردیده و آنگاه جسد گریگور قدیس در روستای توردان به خاک سپرده شد." (خورناتسی، ۱۳۸۰: ۲۱۶) در میان این دریای متلاطم شیقتگی و شیدایی کسی به فکر خلق الگوهای ماندگار و همچنین امر آموزش نیفتاد. البته خود گریگور مقدس به فکر افتاده بود که کودکان را به تحصیل علوم دینی و رهبانی گری بگمارد تا دین جدید بی متولی نماند، اما اشکال عمده ای در میان بود. "[گریگور] پادشاه را قانع کرد تا از شهرستان ها و نواحی گوناگون دیگر کودکان انبوهی از میان اهالی دد اندیش، دد منش و دد خوی به قصد آموزش گرد آورند و ایشان را تعلیم داد و باشور و شوق روحانی، آفت و زنگار گندیده ی دیو پرستی و بت پرستی یاوه را برانداخت و ایشان را چندان از رسوم دیرین دور کرد که گفتند: "قوم خود و خانه پدرم از یاد بردم" [...] آنها را دو بخش کردند، یکی را کتابت سریانی آموختند، دیگری را یونانی. "(آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۱۴۱) اشکال عمده در همین جمله پایانی است، کودکان با فکر و زبان مسیحیت یونانی و سریانی آموخته می شدند به این ترتیب هم فکرشان ارمنی نبود و هم زبانشان.

طبق روال دیگر، از وجود گریگور بنیان گذار که گذشت تعارضات کلیسا و اشراف رخ نمود و به احتمال قوی اشراف در این اندیشه بودند که آیا امتیازات زیادی به کلیسا نداده اند؟ دامنه این اختلافات تا حدی بالا گرفت که در تواریخ ارمنی قتل سه کاتولیکوس [رهبر اعظم] کلیسای ارمنی را به گردن اشراف و رندان طفیلی آنها دانسته اند. یکی آریستاگس مقدس فرزند گریگور روشنگر است. خورناتسی در این مورد نوشته "از آنجا که او واقعا شمشیر معنوی بود لذا تمام اشخاص خلافکار و شرور او را

همچون دشمن می پنداشتند. از این آرکلايوس که حاکم هایک چهارم تعیین شده بود از جانب او سرزنش شد [و] در جستجوی روز مناسبی بود و یک روز در ولایت سوفن در سر راه با او روبرو شد و او [آریستاگس] را با شمشیر کشت. (خورناتسی، ۱۳۸۰: ۲۱۵ و ۲۱۶) نفر بعد هوسیک پسر ورتانس بود. خود ورتانس هم در دوران کاتولیکوسی خود با سوقصد مواجه شده بود که جان به در برده بود. در مورد هوسیک جوان و خودساخته نوشته شده "سرانجام در یکی از روزهای [جشن] سال، تیران شاه با دیگر بزرگان آمد تا به کلیسا در آید، اما او [هوسیک] در برابرشان ایستاد و گفت: "تو شایسته نیستی، چرا آمده ای؟ داخل نشو!" پس او را بی درنگ به دورن کلیسا کشاندند و با چوب دست زدند و کاهنبد خداوند را شکستند، به واسطه این حادثه پس از چند روز [هوسیک] در گذشت و در کنار گریگور و پدرانش به خاک سپرده شد. "پاستوس بوزند، ۱۳۸۳: ۶۹) نفر سوم کاتولیکوس نرسس اول است. در این امور پاپ شاه (پادشاه معاصر با وی) متهم به قتل است و حکم مجرمیت قطعی او صادر نشده. "پاپ شاه به سبب نکوهش کاهنبد بزرگ از پلیدی و گناهانش دشمن همیشگی وی گشته بود [...]" (پاستوس بوزند، همان: ۲۵۰) پادشاه در نهایت نرسس را به ضیافتی فراخواند و در طی ضیافت با تمام احترامی که برای کاتولیکوس قایل بود جام شراب را به زهر آلود و به وی رد کرد، نرسس هم آن را دریافت و نوشید و متوجه خیانت پادشاه شد و چنین گفت: "سپاس خدای را که مرا شایستگی نوشیدن این باده و رسیدن به مرگ در راه خدا را داد. این چیزی است که از کودکی در آرزوی آن بودم. اینک این باده رهایی را سر می شکم و نام خداوند را بر زبان می آورم، تا من نیز سزاوار رسیدن به میراث قدیسان باشم و از آن بهره ببرم. اما تو پادشاه! تو را شایسته آن بود که همچون پادشاهان، آشکارا فرمان به کشتن من می دادی." (همان: ۲۵۱)

موارد بالا نشان می دهد که کلیسا به علت فقدان پیروان پر اعتقاد و پر شمار در مقابل اشرافیت دست بسته است و ناچار از تن دادن به قدرت آن. خود این فقدان ناشی از

ضعف در الگو سازی و ایجاد سنت پایدار است. از سوی دیگر اشرافیت هم بر کلیسا چندان نفوذ دارد که امکان خط مشی سازی و تشخیص یافتن را از آن سلب کند. برخی از کاتولیکوس ها کوهی از اصلاحات را به موقع اجرا می گذاردند و زندگی خود را فدای وظیفه خود می ساختند، چنان نرسس اول و برخی هم چون هاهون بیش از آن که خدمت کلیسا را بکنند خدمت اشراف را می کردند. تصویری که پاستوس بوزند از هاهون ارائه می دهد چنین است، "این هاهون اسقف، اگر بتوان او را اسقف نامید، [...] هر گاه نزد شاهان ارمنی می رفت مایه خنده ایشان می شد. او خود را بازیچه می ساخت و در پی آزمندی روان بود و سخت تشنه آن، و آن [لودگی ها] را همچون وسیله ای به خدمت می گرفت. او در برابر پادشاهان بر دست و پا می افتاد. چهار دست و پا راه می رفت و چون اشتران بانگ بر می آورد و چون اشتران گام می زد. و در لا به لای آن صداها کلماتی بر زبان می آورد و می گفت: "من اشترم، من اشترم، بار گناهان پادشاه را بر پشت می گیرم، گناهان پادشاه را بر من بار کنید تا ببرم". اما پادشاهان فرمان بخشش آبادی ها و روستاها را می نوشتند و مهر می زدند و به جای گناهیشان بر گرده هوهان می گذاشتند." (بوزند، همان: ۳۰۳-۳۰۱) خود بوزند چند نمونه دیگر چون هوهان را در کتب خود تاریخ ارمنیان می آورد.

از دیگر موانع بر سر راه کلیسا در کار ترویج و تبلیغ مسئله ی کلیساهای آشوری و یونانی بود. گریگور کودکانی را گزین کرد تا به آنها یونانی و آشوری بیاموزد و حتی خود وی در مرکز اسقفی سزاریا وابسته به کلیسای آشوری به مقام رهبری دینی ارمنستان تقدیس شد. "باری [گریگور مقدس و هییت همراه در مسیر سزاریا] این چنین میان راهها ارج یافتند تا به شهر سزاریا در آمدند و با لیونتیوس رهبر مقدس، و جمع روحانیون مقدس کلیسا و دسته خادمان دین پرور دیدار نمودند. ایشان رادرود گفتند و از کاری که خداوند کرده بود سخن گفتند و نامه پادشاه را به رهبر مقدس تقدیم نمودند و او و جمله اهالی شهر آن را با شادکامی پذیرفتند [...] سپس همایشی

بزرگ از اسقفان در شهر سزاریا برپا شد تا گریگوروس مقدس را تقدیس کنند و او را در درجه متین کشیش و مرتبه بلند و پر افتخار اسقفی دهند، مجمع اسقفان که لیتئوس در راس آن بودف او را با انجیل شریف تقدیس کرد تا در آسمان و زمین صاحب حکومت گردد." (آگاتانگوس، ۱۳۸۰: ۱۱۳) در سال ۳۲۴ م پسر گریگوروس مقدس به نمایندگی ارامنه به شورای نیکیه رفت و دستورات آن را با خود ارمنستان آورد و اگر چه گریگوری مقدس در آنها تغییراتی کوچک اعمال نمود اما رسمیت و مشروعیت شورا را پذیرفت، در حالی که پس از ابداع خط ارمنی و به دست دادن سنت پایدار ارامنه اصلاً شوراهای کلیسای شرق را به معارضة می خواندند. کاتولیکوس نرسس اول هم که در دهه ۸۰ قرن چهارم میلادی درگذشته بود از جمله رهبران کلیسای ارمنی بود که کار آموزش را بسیار جدی گرفت. (پاستوس بوزند، ۱۳۸۳: ۱۱۴) اما آموزشهای وی نیز به زبان آشوری و یونانی صورت می پذیرفت، هنوز هم مسئله زبان مستقل مطرح بود. گارون سارکسیان در مقدمه ترجمه اش از زندگی مسروپ ماشتوتس اثر کوریون وراپیت این تاثیر پذیری از زبان آشوری و حس احترام نسبت به آن و همینطور غلبه اش در جو فرهنگی ارمنستان را آنجا می بیند که وقتی کوریون وراپیت کتاب زندگی مسروپ ماشتوتس (مبدع خط ارمنی) خود را می نگارد نمی تواند از اشاره به رخصت کلیسای آشوری برای این بدعت خودداری کند. یک بار آورده که پیش از مسروپ یک آسقف آشوری هم برای پدید آوردن زبان نوشتاری ارمنی اندیشیده است. و جای دیگر هم می آورد که اسقفان شهرهای یدسا و آمید از ماشتوتس و همراهان او به گرمی استقبال کردند و از دیدن خط ارمنی بسیار شاد گردیدند. برخورد مثبت اسقفان آشوری رابولاس و آگاکيوس را کوریون شاهدهی بر این گرفته که بهتر است، دیگر رهبران و کشیشان کلیسای آشوری هم به احترام این تایید موضعی خصمانه بر ضد این خط جدید اقتباس نکنند. (کوریون، ۱۳۸۱: ۱۹ و ۲۰)

نکته پایانی که بر مشکلاتی ترویجی- تبلیغی می افزود و با یا بی خط ارمنی یقیناً رخ می داد تقسیم ارمنستان است به دو بخش حوزه نفوذ ایران و حوزه نفوذ بیزانس به سال ۳۸۷ م میان اردشیر چهارم و تئودوسیوس کبیر. پس از این دو پارگی ارمنستان آنسوی مرز در سال ۳۹۰ م با مرگ آرشاک سوم پادشاه آن تا حد یک استان از بیزانس تنزل یافت و در ارمنستان شرقی که خسرو از طرف دربار ایران حکومت به ظاهر مستقلی داشت هم قوانین سخت گیرانه پارسیان علیه مسیحیت جاری شد. در ارمنستان ایرانی فراگرفتن یونانی ممنوع شد ولی آشوری بلامانع بود، البته آشوری هم مورد پسند خود ارامنه نبود. در ارمنستان بیزانسی هم که فارسی ممنوع بود، آشوری، به علت حمایت شدن کلیسای آشوری از سوی دولت ایران، کراهت داشت و تنها یونانی هیچ محدودیتی نداشت. (مانوک آبعیان، ۱۳۵۹: ۴۹) برای جبران این از هم زده گی سیاسی فقط راه حلی فرهنگی یافت شد و آن ابداع راه سومی (غیر از آشوری و یونانی بوده) بود، یعنی خط ارمنی.

چگونگی ابداع خط ارمنی

این که نبود خط علت بنیادین سرگشتگی فرهنگی ارامنه است در تاریخ /ارمنیان پاستوس بوزند به چشم می خورد. در این که این کتاب متعلق به پیش از ابداع خط ارمنی است یا پس از آن بحث فراوان شده، اما در آن با بصیرتی چشمگیر مسئله فقدان آموزش فراگیر کلیسایی که از جمله ناشی از نبود یک خط مستقل ارمنی می باشد مورد تاکید قرار گرفته، که با وجود طول نسبتاً زیاد اما بر حسب کیفیت آن تذکر را اینجا عیناً نقل می کنیم.

"[مردم] آن روزگار پادشاه را سرمشق پلیدیهای خویش قرار دادند و چون او کار کردند و چون او رفتار نمودند. زیرا از دیر باز، از زمانی که مسیحی نامیده شدند این [دین] را به ناچار، و چونان عادت آدمی، و همچون کاری گرمراه بدون داشتن باوری پر شور

پذیرفتند، نه چنان که باید آگاهانه، امیدوارانه و با ایمان. تنها شماری اندک، که کما بیش با زبان یونانی و سریانی آشنا بودند، آن را تا اندازه ای در می یافتند. اما آنان که از هنر خواندن بی بهره بودند، و آن توده ی در هم ناخارارها و روستائیان، حتی اگر آموزگاران می نشستند و همچون ابرهای بارانی سیل آسای دانش را شب و روز بر سر ایشان فرو می باریدند، هیچ یک از آن [ها] هیچ سخن و نیم سخن، و هیچ نشانه ای اط شنیده هایشان را نمی توانستند در ذهن نگاه دارند و دریابند. زیرا ذهن آنان همچون کودکان خرد سال که سخت سرگرم بازیچه های کودکانه باشند، آکنده از چیزهای یاوه و ناسودمند بود. آنان نیز همچنین بی توجه به کارهای سودمند و مهم، با ذهنی خام و اندیشه های آشفته و دد منش، [وقت] خویش را با آموختن یاوه و آیین های شرک آمیز دیرین هدر می دادند. آن ها آوازه های افسانه ای و داستان های روایی خود را دوست می داشتند و آن را می آموختند و باور می کردند و همراه با آن بودند. آن ها با بیزاری و رشک به یکدیگر، با بدخواهی، دشمنی، کینه جویی و با نیش زدن یک دیگر با فریفتن دوست و برادر، عزیزان برای عزیزان، خویشاوندان برای خویشاوندان، خانواده برای خانواده، نزدیکان برای نزدیکان دسیسه می چیدند." (پاستوس بوزند، ۱۳۸۳: ۷۰)

لازم بود که معضل به دغدغه عمرانه یک شخصی تبدیل بشود تا نتیجه لازم حاصل آید. ماشتوتس (و ۳۶۰ م - و ۴۳۶ م) عهده دار این مهم شد. چنان که در زندگی نامه او اثر شاگردش کوریون ورداپت آمده "[مسروپ] به روزگار مردی آرامان نام از [دودمان] هزار بدان خاک ارمن، خدمتگذار فرمان پادشاه گشته بود. [ماشتوتس] آداب دینوران را نیک می دانست، [در آن] چیره بود، و با هنر سپاهیگری خویش محبوب ساهیان گشته بود. [ماشتوتس] در آن جا کوشش کرد و مطالعه کتابهای آسمانی را به دقت پی گرفت و به زودی تابناک و آگاه از آن شد و به ژرفای فرمانهای ایزدی نفوذ یافت ..." (۱۳۸۱: ۳۳)

مسروپ به دوران دبیری خود "یونانی و فارسی و آشوری را زیر دست کاتولیکوس نرسس اول کبیر آموخت، کسی که بعدتر مسروپ منشی او گردید. پس از

مرگ نرسس، برای هفت سال تحت حکومت ورامشاپوه یک دبیر سلطنتی بود، و در مسایل مرتبط با زبان فارسی تحت خدمت او بود. "(K.Kessler, 1908: 77)

تقسیم ارمنستان واقعه ای بود که بر مسروپ تاثیر عمیقی گذاشت و وی مدتی کوتاه پس از واقع شدن این تقسیم به سال ۳۸۷ م، دبیری را رها کرد و به عزلت نشینی و رهبانی گری پرداخت، "به سلک روحانیت درآمد و برای تبشیر، تبلیغ مسیحیت، با یارانش به واسپوراگان (حوالی دریاچه وان) و سرزمین سیونیک (نواحی جنوب ارمنستان فعلی) رفت. در خلال همین فعالیتها بود که پی به وضع مردم برد و اندیشید که مردم را تنها با اندیشه و دعا نمی توان هدایت کرد." (روبرت بگلریان، ۱۳۸۵: ۱۲)

مسروپ در همین خلال ظاهرا به اهمیت فوق العاده خط مستقل برای، هم آموزش و هم پیوند زدن دو ارمنستان از لحاظ سیاسی منفک، پی برد. اول از همه به سراغ کاتولیکوس ساهاک رهبر کلیسای ارامنه در دوران پادشاهی ورامشاپوه رفت. "و دید که وی آرزوی بیشتری در این خصوص دارد. پس از تلاش فراوانی که بی نتیجه ماند باز هم برای التماس از خداوند دست به دعا و نیایش برداشتند. از یکدیگر جدا شدند، مسروپ به اقامتگاه خود رفت و تسلیم زندگی پر ریاضت شده هر چه بیشتر کوشش و تلاش می کرد." (خورناتسی، ۱۳۸۰: ۲۶۰) وقتی ورامشاپوه بر این ملاقات و این طرح آگاهی یافت با ساهاک از مردی دانیل نام که اسقفی آشوری بود صحبت کرد، و اعلام کرد که وی یک باری دست به تنظیم حروف بای خطی جدید برده، بهتر است که به وی رجوع کرده بخواهیم که حروف خود را در اختیار ما بگذارد. این مبادله انجام گرفت اما پس از بررسی حروف دانیل باز هم نا امیدی مستولی گشت "چون دانستند که این حروف برای بیان کامل سیغویاها و واج های زبان ارمنی بسنده نیست، خاصه آن که حروف را به راستی برگرفته و برداشته از الفبایی [از زبان] دیگر یافتند، آن گاه بار دیگر دومین بار، به همان اندیشه فرو شدند و تا چندگاه چاره ای برای آن می جستند."

(کورئون، ۱۳۸۱: ۳۶ و ۳۷) در این برهه مسروپ باز به سبک گذشتگان گروهی از

دانش آموزان را به یدِیسا و آمِید در آشور و ساموسات در یونان برای یادگیری این زبانها گسیل داشت. در پی آن خود مسروپ سفری به ادسا انجام می دهد و از افلاطون نامی که رییس دیوان شهر بوده درباره ریشه های زبان و خط ارمنی پرسش می نماید، این افلاطون به نوبه خود مسروپ را راهنمایی می کند تا به سراغ اپیانوس ساکن در جزیره ساموسات یونان رود. مسروپ دیر به ساموسات رسید، اپیانوس درگذشته بود "اما شاگردی باقی گذاشته بود به نام هروپانیوس که هنر شگفت انگیز نوشتن یونانی را نیک می دانست و و در ساموس منزوی شده بود، و مسروپ نزد او می رود و از او هم ثمری نمی یابد." (کورِیون، ۱۳۸۱: ۳۷ و ۳۸) پس مسروپ "دست به دعا بر می دارد و نه رویایی در خواب می بیند و نه شبی در بیداریف بلکه در کارگاه قلبش کف دست راستش به چشمان روح و روان او نمایان می شود که بر روی سنگ می نوشت طوری که سنگ اثر خطوط را همچون روی برف محفوظ می داشت." (خورناتسی، ۱۳۸۰: ۲۶۴) بدینسان این معضل فرهنگی به پایان عمر خویش رسید. همدستی و همراهی تمامی مراجع سیاسی و مذهبی بر سر ابداع یک خط مستقل به خوبی نشانگر نقش پیشوایی نه تنها سیاسی و مذهبی این طبقات بلکه از دیدی کلان تر رهبری فرهنگی آنان بر جامعه نیز می باشد.

پیامدهای ابداع خط ارمنی

"آن زمان سرزمین نیک و خواستنی ما، بی گمان شگرف گردید، زیرا موسای قانون آموز با جمله پیامبران و پولس پیشرو با دسته ی رسولان به همراه انجیل جهان بان مسیح به دست دو [مرد] همپایه ناگهان به یک باره آمدند و رسیدند و ارمنی زبان و ارمنی گفتار شدند.

وه که چه شادی دل انگیزی بود پس از آن و چه منظره چشم نوازی بود در آنجا! زیرا سرزمینی که حتی اسم آن دیار را، که کارهای شگرف خدایی همه در آن انجام گرفت،

[به گوش] نشنیده بود، بسیار زود و به یک باره از جمله رویداد ها آگاه شد، نه تنها از آن چه در آن زمان روی داده بود، بلکه از ازل نخستین و آن چه پس از آن آمد، [از] آغاز و پایان جمله روایات آسمانی [آگاه شد]. " (کوریون، ۱۳۸۱: ۴۳)

از اولین پیامد های ابداع خطی مستقل، شکل گیری یک نظام آموزشی نا وابسته و در اختیار قرار دادن کتب و ادعیه دینی به زبان محلی و قابل فهم بود. برگردان منابع به سرعت آغاز گردید و شدیداً پیگیری می شد. کوریون در مورد تبدیل منابع موجود در قسطنطنیه می نویسد "چند تن از برادران [دینی] از سرزمین ارمنستان روی آوردند و به جانب یونان فرود آمدند، که نام یکی غووندیوس بود و دیگری کوریون، در شهر کنستانتینوپولیس به نزدیک یزینیک شدند و به او پیوستند، صمیمی تر از پیش شدند، و در آن جا با یکدیگر آن کار روحانی را به پایان بردند. سپس با نسخه های قطعی کتاب خدادادی و نوشته های بسیاری از پدران نیک آثار و اصول [همایش های] نیکیه و افسس آمدند و در خاک ارمنستان پیدا گشتند..." (کوریون، ۱۳۸۱: ۴۳) منابع آشوریان هم از نظر دور نمانده گروه دیگری به آن سو اعزام شدند "بار دیگر چنان شد که آنها دو برادر [دینی، مسروپ و ساهاک] از شاگردانشان را به نام های هوسپ که در بالا یاد کردیم، یزینیک از شهرستان آیرارات و روستای کوغب، به جانب آسوریان و شهر یدیساک گسیل داشتند تا آثار پدران مقدس ایشان را از زبان سریانی به ارمنی برگردانند و بنویسند." (کوریون، همان: ۵۴) هم زمان مسروپ مشغول امر آموزش هم بود و در تمامی مناطق ارمنستان ایران مدرسی را بر پا داشت و کودکان بسیاری را در آنها گرد آورد، این امکان در ارمنستان بیزانس مهیا نبود چرا که آنها تابع اسقف نشین قیصریه بودند و راهی جز آموختن و کتابت به زبان یونانی برایشان متصور نبود. (خورناتسی، ۱۳۸۰: ۲۶۵) کلیسای ارمنی بعد از اختراع خط مستقل با شتاب عجیبی سعی در جذب دانش زمان خود داشت پس دست به اقدامی بی سابقه زد و به مراکز علمی زمان چون اسکندریه دانشجویانی اعزام داشت. از همین اقدام نسلی طلایی از عالمان ظهور کرد که

به همین خاطر عموماً قرن پنجم میلادی دوران رنسانس اول قوم ارمنی می‌داند. گزارش خورناتسی نشانگر رقابت محصلین با یکدیگر برای دست یافتن بر این مراکز علمی بوده. "هوسپ و دوست دیگرش که از روستای کوغب بود و یزینک نام داشت را [از طرف کلیسای ارمنی] به شهر ادسیای میان رودان گسیل داشتند تا کتابهایی را در آنجا از نخستین پدران مقدس بیابند و بی درنگ به زبان ما ترجمه کرده و همراه خود بیاورند تا با همین گونه کارها به بیزانس فرستاده شوند. آنان از چند تن دروغگو نامه ای فریبنده دریافت کردند مبنی بر این که ساهاک و مسروپ در تدارک فرستادن دیگران به بیزانس می‌باشند، از این رو آنان نسبت به تعلیم خیر علاقه مند شده بدون فرمان آموزگاران از آنجا مستقیماً راهی بیزانس شدند و با کسب تبحر کامل در ادب یونان اقدام به ترجمه و نگارش نمودند. دوستان و همشاگردی آنها که نامشان غوند و کورون بود به آنان حسد بردند و خودکامانه برخاسته به بیزانس نزد ایشان رفتند." (خورناتسی، ۱۳۸۰: ۲۷۴)

مسروپ شروع به گردآوری مجموعه ادعیه و ساده سازی آنها نمود تا کتابچه‌هایی را که بیشتر مبتنی بر اساطیر خلقت در عهدین بود و یادآوری روز داوری، در اختیار مردم قرار دهد تا قلوب آنان را سخت نمایند به ایمان. (کورون، ۱۳۸۱: ۵۷)

مسروپ و ساهاک حال که مجموعه غنی از متون مذهبی در اختیار داشتند و مصدر مطلق امور مذهبی ارمنستان به حساب می‌آمدند، از احترام تام شاه و اشراف برخوردار بودند، همین به آنان اجازه می‌داد هر حرکت ارتدادی را به قوت جواب گویند، پیش از آن که با جریان اصلی مسیحیت در ارمنستان از در معارضه بر آید. خورناتسی می‌نویسد که خود مسروپ در ناحیه شابیت با کمک حاکم ناحیه به سرکوب مومنان به کیش‌های باستانی پرداخت و همین کار را با همکاری دیگر اشراف محلی در مناطقی چون باغاس و گاردمان دنبال کرده. (۱۳۸۰: ۲۷۳) کورون می‌نویسد اطاعت حاکم ناحیه سیساکان از مسروپ و مسیحیت "چنان فرزندی [بوده که] پدر را اطاعت نشان

می داد." (کوریون، ۱۳۸۱: ۴۷) با از خود کورون آمده که مسروپ چون در برخورد با طایفه بدعت گذار بارباریانوس "هیچ چاره ای برای به راه راست آوردن [ایشان] نیافت، چویدست بلائگیز را با بلاهایی سخت و سنگین، زندان و آزار و شکنجه به کار گرفت و چون با آن نیز [پیروان آن فرقه] از رستگاری بهره نبردند، [پس] کشتند و سوختند و از ایشان دود برآوردند و با گونه گونه شیوه ها رسوا کردند و از خاک ارمنستان بیرون راندند." (۱۳۸۱: ۵۱) در حد فاصل مرگ گریگوری مقدس تا ظهور خط ارمنی هیچ چنین اقدامی از کلیسای ارمنستان گزارش نشده، در واقع در این برهه این کلیسا اصلاً توان این کار را نداشته.

این توفیق فرهنگی (که گاهی اوقات هم سیاسی می شد) پس از آنکه مناطق داخلی ارمنستان را در نوردید سریعاً راه خود را به مناطقی که از لحاظ فرهنگی در وضعیتی نازل تر از ارمنستان قرار داشتند باز کرد، طبیعی بود که آن مناطق ایران و بیزانس نباشند. مسروپ شخصا به سرزمین گرجستان و سپس اران رفته و برای آنان خط اختصاصی ابداع کرده و مسیحیت رسولی را به آنها پذیرانده، و گفته می شود که پس از آن ها به ماد آمده اما معلوم نیست که منظور دقیقاً کدام نقطه از شمال غرب ایران است. مسروپ از پیش حروفی را برای زبان گرجی طراحی کرد و آن را با خود به محض باکور پادشاه گرجستان و موسس اسقف اعظم آن سرزمین برد که "پادشاه و بزرگان، با جمله شهرستان ها بر حکم خداوند او را سخت پیروی کردند." (کوریون، ۱۳۸۱: ۴۷) بعد نوبت به اران رسید، آن جا هم به نزد پادشاه و اسقف این سرزمین رسید و بعد از بررسی هایی برای "زبان چاکنایی، خشن و ناهنجار و ناپروورده گارگاریان..." (خورناتسی، ۱۳۸۰: ۲۶۵) خطی نوین پدید آورد. این پیش افتادگی فرهنگی ارمنستان ناشی از هماهنگی میان نخبگان سیاسی و فرهنگی آن کشور، یک اصلاح مناسب در الگوی فرهنگی، و وجود داشتن مللی نازلتر از لحاظ فرهنگی در حوالی ارامنه بود.

از دیگر پی آمد های فرخ اثر ابداع خط جدید غلبه فرهنگی بر یک معضل کاملاً سیاسی بود، ارمنستان تقسیم شده به حوزه نفوذ ایران و بیزانس. مسروپ با خط نوین خود، چنان که قبلاً هم تجربه دیوانداری داشت، همچون یک دیپلمات به نزد امپراتور تئودوسیوس و بطریق آتیکوس در قسطنطنیه رفت تا ترتیبات مشروعیت یافتن رسمی تحول جدید فرهنگی در ارمنستان را فراهم آورد. امپراتور هم طی نامه ای دقیقاً همان چیزی را می گوید که ارامنه منتظر شنیدن آن هستند "ما نامه ات را دیدیم و به نوشته هایت رسیدگی کردیم. ترا سرزنش نمودیم که با دل و جان نزد پادشاه مشرک متمایل شدی و حتی جایز نشمردی ما را با نوشته ای آگاه سازی. به ویژه در این باره تفسیر کار می دانیم که با بی حرمتی به خبرگان شهر ما، حکمت را در نزد آشوریان جستجو کردی. بدین علت زمانی که خدمتگذاران ما در آنجا تعلیم را تقبیح کردند [همین ممانعت مسروپ را واردار ساخت که راه قسطنطنیه در پیش گیرد] ما خوشنود گشتیم، اما از آنجا که مسروپ بعداً برای ما توضیح داد که این فن با موهبت ملکوتی صورت پذیرفت ما نوشتیم با جدیت تمام یاد بگیرند و تو را به عنوان آموزگار اصلی خویش گرامی بدارند." (خورناتسی، همان: ۲۷۰) با این حکم ارامنه دیگر از لحاظ فرهنگی برای امپراتوری روم شرقی، وجودی مستقل به حساب می آیند. آنان خط مستقلی دارند که نه آشوری است و نه فارسی پس محدودیت بر آن تحمیل نمی شود. البته قبل سفر به قسطنطنیه، مسروپ در ایران با مقامات مربوطه رایزنی های کافی را به انجام رسانده بود و در حقیقت تایید تئودوسیوس مضاعف شد بر تایید دربار ایران. (کوریون، ۱۳۸۱: ۴۸) سلاح ارمنی یک "سلاح کاملاً متفاوت" بود که حتی پس از سقوط حکومت نیمه مستقل اشکانیان ارمنستان (در بخش ایرانی) در سال ۴۲۸ م موجودیت ملت ارمنی را حفظ می کند (سارگسیان، ۱۳۶۰، ج ۱: ۱۴۶). در مورد نقش خط ارمنی در ذوب نشدن این قوم میان دیگر گروه های قومی سن مارتن نوشته "نتیجه کار مسروپ و ساهاک [...] جدایی همیشگی مردم ارمن از دیگر مردمان شرق، برای ایجاد ملتی متمایز از آنان

بود، و استوار ساختن آنها در ایمان مسیحی به واسطه ممنوع ساختن یا حرام نمودن کاربست الفبایی که برای رونویسی کتب کافر کیشان و پیروان زرتشت به کار گرفته می شدند. به مسروپ حفظ زبان و ادبیات ارمنستان را مدیونیم؛ بدون این کار وی، مردم [هموطن او] احتمالا جذب ایرانی ها و آشوری ها می شدند؛ و مانند بسیاری ملل شرقی محو می گردیدند." (Vaschalde, 1911)

پی آمد انقلابی دیگر از رهگذر ابداع خط ارمنی، رنسانس علمی و ادبی و فلسفی و هنری ارمنه در قرن پنجم میلادی است. حتی امروزه هم ارمنه عصر طلایی فرهنگ خود را همان دوره هشتاد ساله پس از ابداع خط ارمنی می دانند. کوریون وراپیت، یزینیک کلبی، یلیشه، آگاتانگوس، پاستوس پوزند، غازار پاربی و موسس خورناتسی همگی در این دوره رشد کرده و بالیدند و میراث جاویدان خود را که سنت پایدار ارمنیان شد برای این قوم به جای گذاردند.

داده ها در قالب نظریه ساختاری- کارکردی و نظم سیبرنتیک تالکوت پارسونز

طبق نظریه ساختاری- کارکردی تالکوت پارسونز، باید کلیسای ارمنی را یک عضو نظام فرهنگی اجتماعی بدانیم که در آن نظام فرهنگی دقیقا مرزهایش با نظام اعتقادی تطابق دارد. ما این نظام اعتقادی را در حوزه های چهار کارکرد مورد انتظار از آن یعنی حفظ الگو، انسجام، دست یابی به هدف و تطابق (ریتزر، ۱۳۸۷) به شکل زیر دسته بندی می کنیم.

۳۱

در حالت تعادل و بازدهی این نظام باید

حفظ الگو [را اجرا کند با ساختن و توانایی اصلاح الگوهای عقیدتی اختصاصی

انسجام [را اجرا کند با نظارت همه جانبه بر مسائل روحی و فکری و معنوی

دست یابی به هدف [را اجرا کند با هدف قرار دادن لغزش ناپذیر رستگاری در سایه

عنایت الهی

تطابق [را اجرا کند با حفظ و افزایش مومنان مذهبی

اما چنان که دیدیم شرایط واقعی این کلیسا از ۳۰۱ م تا ۴۰۳ م نوید انجام صحیح هیچ کدام از کارکردهای بالا را نمی داد. تزلزل در زنجیره سلسله کاتولیکوس ها که گاه قوی بودند و گاه تابع، درگیری با اشراف به طور گسترده، ضعف الگوهای فرهنگی در اختیار و اتکا به کلیساها آشوری و یونانی و شور و هیجان مذهبی که با برخی افراط ها خلط می شد، از جمله موانع مقابل کلیسای ارمنی در اجرای درست کارکردهایش بود که در همه آنها می توان فقدان یک "سنت پایدار" را تشخیص داد. اگر کلیسای ارمنی با خط مستقل و طرز فکر خودش پیش می رفت می توانست سنت پایدار را ورای مقام کاتولیکوسی قرار دهد و دسترسی به آن را محدود کند، از طریق گسترش آموزش همگانی مبتنی بر خط بومی می توانست بر مومنان خود بیافزاید و در مقابل دخالت های اشرافیت موضع بگیرد، و همچنین با انتقال تفکراتش به زبانی بومی احتمال بدعت و کژ آیینی را کاهش می داد، وثبات بیشتری در سیاست خود به دست می آورد. بدون خط ارمنی الگوهای جاری و واقعی کارکرد کلیسای ارمنی به شکل زیر مرتب خواهد شد.

حفظ الگو [برایش ممکن نیست چرا که الگوهایی منسوخ و عقیم دارد

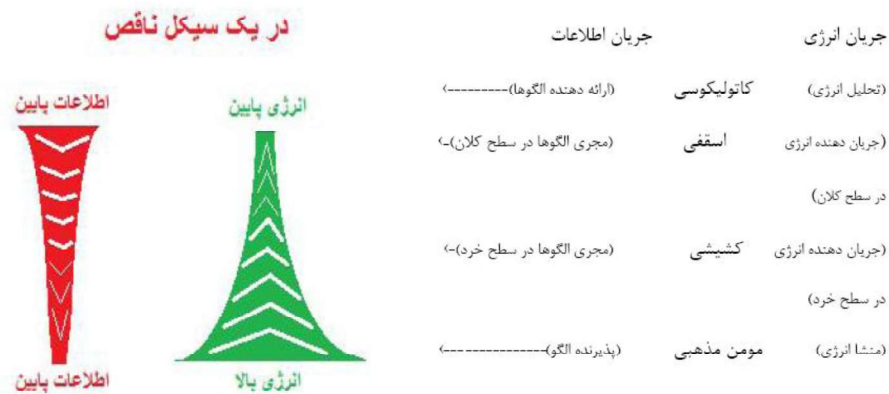
انسجام [با نبود دسته الگوهای ضروری و مطابق با شرایط انسجام ناممکن می شود

دست یابی به هدف [به خاطر اختلافات فرهنگی کلیسای ارمنی نمی تواند با مردم در آمیزد، هدف ابلاغ ناکرده باقی می ماند.

انطباق [مومنان موجود سست می گردند و مومنان جدیدی جذب نمی گردند

طبق چیدمان ساختاری- کارکردی تالکوت پارسونز این وضعیت کلیسای ارمنی است، خود پارسونز برای تبیین تغییر گامی به پیش برداشته و نظریه نظم سیرنیتیک را ارائه داده که در آن سطوح مختلف یک نظام دارای ظرفیت های اطلاعاتی و انرژی متفاوت هستند. سطوح کلان معمولا دارای اطلاعات بالایی هستند که این اطلاعات معمولا

وظیفه تنظیم و بستر دهی به سطوح پایین و انرژی فراوانی که از آنها صادر می شود را دارند. (همیلتون، ۱۳۸۹) الگوی ناقص کلیسای ارمنی در قالب این نظم سیبر نتیک این گونه خواهد بود.



شکل 1

چنان که از شکل یک مشخص است توده های مردم دارای یک توان ارسال انرژی متناوبی هستند و اگر مصدران فرهنگی برای کانالیزه کردن این انرژی توان تولید اطلاعات نداشته باشند، تا آن انرژی را در این قالب بریزند، نظام از لحاظ نظم مختل می شود چرا که این انرژی هرز رونده به هر سو می رود. مصدران برای اصلاح این سیکل ناقص باید که نظم اطلاعاتی را تنظیم کنند به نوعی که توانایی جذب و قفسه بندی انرژی ساع از پایین را داشته باشد. در کلیسای ارمنی این کار توسط مسروپ ماشتوتس رخ داد.

در نظریه فراگیر ساختاری- کارکردی تالکوت پارسونز، وی برای کنش هم فردی چهار مرحله ای را معین کرده. بر این اساس ۱. ارگانیسم جسمانی مطرح است که مقصود فیزیولوژی سالم جسمانی روانی است. ۲. نظام شخصیتی که پذیرش عرف اجتماعی در سطح فردی است. ۳. نظام اجتماعی که به معنی به اجرا گذاردن کامل و مطلوب

قراردادهای بین فردی و اجتماعی است. ۴. نظام فرهنگی که گذر به آن این معنی را می‌رساند که فرد صلاحیت قالب دهی و معرفی طرحهای جدیدی در نظام شخصیتی و اجتماعی دارد. (همیلتون، ۱۳۸۹) مسروپ با تعهد پایدار و آرمانی به واسطه تبادلی (همیلتون، ۱۳۸۹) در نظام کلیسای رسولی که می‌توانیم آن را به "میزان راست کیشی" فرض بگیریم از سطح‌های مختلف عبور کرد و یک مصدر فرهنگی شد. اما او جبهه‌گیری و انتخاب مسیر خاص خود را به کمک "متغیرهای انگارهای" (کرایب، ۱۳۸۹) به انجام رساند. به زبان داده‌های ما یعنی این که مسروپ پس از آن که به توانایی‌های لازم و رتبه لازم دست یافت در مقابل سه مسئله عمده موضع خود را روشن کرد، مردم ارمنستان، تقسیم سال ۳۸۷ م ارمنستان، کلیسای رسولی. طبق الگوی مجددا چهارگانه متغیرهای انگاره‌ای مسروپ نشان داد که اینها برای او مسایلی، اختصاصی اند و نه عام، عاطفی اند و نه ناعاطفی، آن‌ها را برای خودشان پیگیری می‌کند نه به خاطر کاربردها و منافعی که برایش دارند (کیفیت- عملکرد) و دست آخر آنکه آنها را همه جانبه و با توجه به تمام ابعاد پیگیری می‌کند نه آنکه صرفاً یک جنبه خاصی از آنها مد نظرش باشد (جامعیت- ویژگی). (کرایب، ۱۳۸۹) پس از این چهار انتخاب کنشگر وارد مرحله کنش می‌شود، که در مورد مسروپ با توجه به سوابق دبیری او ابداع خط ارمنی بود. با شرایط و کیفیاتی که در بخش سوم به آنها اشاره کردیم مسروپ موفق شد و حالا کلیسا الگوی جدیدی در اختیار داشت که بهره‌هایش بی‌شمار بودند.

به این ترتیب با اصلاح الگو چیدمان کارکردها از بیماری به سلامت منتقل می‌شود به نحو زیر

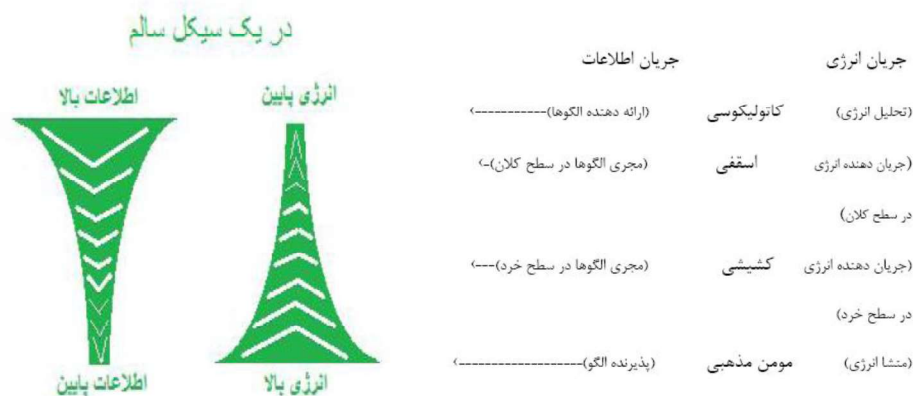
حفظ الگو [الگوهای جدید ارائه می‌شود و خواهند شد

انسجام [الگوهای متعین و دقیق امکان فراخواندن و تحت نظر آوردن مومنان را می

دهد

دست یابی به هدف] کلیسای ارمنی با مردمان در می آمیزد چرا که زبانش با آنان یکی شده

تطابق [مومنان مذهبی ایمانشان با وجود ادعیه و کتاب مقدس قوام می یابد و امکان منقاد ساختن فرهنگی اران و گرجستان هم فراهم می شود. اصلاح مذکور جریان اطلاعات و انرژی را به ترتیب جاری از سطوح عالی و سطوح نازل به حالت تعادل مجدد باز می گرداند.



شکل 2

محتویات مقاله به نحوی مرتب گردیده اند تا برای درک ارتباط نظریه و داده ها مطالب تحت عنوان دوم، برای فهم واکنش نظام و کیفیت آن واکنش مطالب تحت عنوان سوم، برای دریافت چگونگی بازگشت تعادل و کیفیت آن مطالب تحت عنوان چهارم، و برای مشاهده تحلیل داده در قالب نظریه به کار گرفته شده عنوان پنجم، مفید واقع شوند.

نتیجه گیری

در این بررسی بر روی پدیده ای فرهنگی تمرکز کردیم که در دوران باستان در نوع خود کم نظیر بود، یعنی برای معضلات برخاسته از سیات و اقتصاد و نظامی گری، راه حلی

فرهنگی یافته شد. در ۳۰۱ م مسیحیت در ارمنستان رسمیت یافت، اما رواج مسیحیت پس از یک دوره کوتاه هیجان زدگی با مشکلات جدی مواجه شد. کار هر دینی تسخیر قلوب و اندیشه ها است و این مهم ممکن نمی شود مگر از طریق مداومت در ترویج و تبلیغ، از آنجا که در همه زمان ها زبان مهمترین ابزار ارتباط است بدون موجود یک زبان قابل فهم و بومی می توان تصور کرد که چه کاستی در امر ارتباط گیری به وقوع می پیوندد. کلیسای ارمنستان هم به همین دلیل تا زمان ابداع خط ارمنی نه توانسته بود عموم مردمان را به ایمان مورد نظر خویش بخواند و نه توانسته بود در مقابل اشرافیت مدعی سابقه و سنت بشود (وضع به حدی وخیم بود که شاه کاتولیکوس را انتخاب می کرد و در این کار صرفا منافع شخص خود را لحاظ می داشت). جدایی دو ارمنستان هم که پدیده ای صرفا سیاسی بود بر مشکلات کلیسا بیش از پیش افزود. با چشم داشت به این واقیت ها و تحولات نظریه ای جامعه شناختی برای تبیین تغییری که مقدر بود از پی آید، جستجو شد. به این ترتیب نظر ساختاری - کارکردی و نظریه مکمل آن یعنی نظم سیبرنتیک از تالکوت پارسونز برای تحلیل برگزیده شد و در چهارچوب این نظریه به نمایش در آمد که گاهی یک تحول فرهنگی می تواند اقتصاد و سیاست و نظامیگری را طفیلی خود سازد.

منابع

- آگاتانگوس (۱۳۸۰)، تاریخ ارمنیان، ترجمه: گارون سارکسیان، تهران: نائیری.
- بوزند، پاستوس (۱۳۸۳)، تاریخ ارمنیان، ترجمه: گارون سارکسیان، تهران: نائیری.
- کوریون (۱۳۸۱)، زندگی مسروپ ماشتوتس، ترجمه: گارون سارکسیان، تهران: نائیری.
- خورناتسی، موسس (۱۳۸۰)، تاریخ ارمنیان، ترجمه: ادیک باغداساریان، تهران: نائیری.
- باغداساریان، ادیک (۱۳۸۰)، تاریخ کلیسای ارمنی، تهران: مولف.
- سارکسیان و دیگران (۱۳۶۰)، تاریخ ارمنستان، ج ۱، ترجمه: ادیک باغداساریان، تهران: مترجم.
- همیلتون، پیترو (۱۳۸۹)، تالکوت پارسونز، ترجمه: احمد تدین، تهران: هرمس.
- ریتزر، جورج (۱۳۸۷)، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- کرایب، یان (۱۳۸۹)، نظریه اجتماعی مدرن، ترجمه: عباس مخبر، تهران: آگه.
- بگلریان، روبرت (۱۳۸۵)، خط ارمنی تبلور هزار و ششصد سال تاریخ و فرهنگ، مجله پیمان، صص ۱۱-۱۵، ش ۳۷.
- آبغیان، مانوک (۱۳۵۹)، خط ارمنی، مجله هور، صص ۴۵-۵۱، ش ۱۹.

Vaschalde, A.A. (1911). Mesrob. In The Catholic Encyclopedia. New York: Robert Appleton Company. Retrieved June 5, 2011 from New Advent: http://www.newadvent.org/cathen/1021_1a.html

Kessler, K. (1908). Mesrob. In The New Schaff-Herzog Encyclopedia of Religious Knowledge. New York and London: Funk and Wagnalls Company. Retrieved June 05, 2011 from Christian Classic Ethereal Library: http://www.ccel.org/ccel/schaff/encyc07/Page_321.html